توحيد در عبادت و توسل

محمدباقر شريعتى سبزوارى

در شماره گذشته گفته شد كه معتقدان به (الهه ها) با اعتقاد به الوهيت و ربوبيت, خدايان را مى پرستيدند و آن ها را مظهرى از مظاهر حق تعالى و يا واسطه فيض الهى نمى پنداشتند, بلكه بالاصالة والاستقلال براى آن ها ربوبيت و الوهيت قائل بودند. حتى گاهى به دروغ مى گفتند: به دليل اين كه آنان ما را به خدا نزديك مى كنند, مى پرستيم, از اين رو همگى با مهم ترين و كوبنده ترين شعار مكتبى انبيا يعنى (لااله الا الله) مخالفت مى كردند و در مقابل توحيد در عبوديت, ربوبيت و الوهيت, موضع گيرى سرسختانه اى داشتند, نه در برابر توحيد ذات و خالقيت, چرا كه پيامبران با حربه توحيد در عبادت, همه معبودها و ارباب مشركان را نفى و آنان را به خروج از اسارت و بندگى غير خدا دعوت مى كردند.

مشركان و اهل كتاب گرچه با اصل وجود خداى خالق زمين و آسمان و يكتاى بى همتا هيچ گونه مخالفتى نداشتند, ولى به تحريكِ زمام داران و صاحبان زر و زور و بتكده ها, با شعار توحيد در عبادت كه خدايان ساختگى را نفى مى كرد, مخالفت و بر ضد پيامبران قيام مى كردند.

مهم ترين مشكل پيامبران در هر عصر و نسلى, مبارزه با فرهنگ بت پرستى و هواداران اين گونه عقايد خرافى بوده است. از اين رو تمام پيامبران الهى به شكستن بت ها اقدام مى كردند و حتى تا سرحد شهادت پيش مى رفتند.

با تأمل در آيات قرآن به خوبى اين معنا روشن مى شود. به دليل اهميت موضوع به چند نمونه از اين نوع آيات اشاره مى كنيم:

ـ (والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم).1

اين آيه نشان مى دهد كه بت پرستان به خدايان متعددى در عرض الله معتقد بوده و براى آن ها نقش كليدى و سرنوشت ساز قائل بودند و چه بسا معبودهاى خود را بر خالق جهان ترجيح مى دادند. تنها از آنان حاجت مى خواستند و طلب بخشش مى كردند.

ـ (والهنا والهكم واحد ونحن له مسلمون)2.

پيامبران مى گفتند: خداى ما و خداى شما يكى بيش نيست, بت هاى بى جان و جان دار, خدا نيستند, بلكه مخلوق كم ارزش و بى خاصيتى بيش نمى باشند و سود و زيانى بر وجود آن ها مترتب نمى باشد; بنابراين شايسته پرستش نيستند.

براى مشركان, نفى الوهيت و ربوبيت از خدايانشان قابل تحمل نبود, زيرا خداى خالق را تنها در خالقيت منحصر كرده بودند و پرستش و خضوع و توسل را به معبودها و خدايان ديگرى اختصاص مى دادند.

ـ (اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلهاً واحداً اِنَّ هذا لَشئ عُجاب).3

كافران مى گفتند: اين كسى كه ادعاى پيامبرى دارد, آيا خدايان را به خداى واحد برمى گرداند; تحقيقاً اين موضوع چيز عجيبى است. مگر مى شود اين همه خدايان رنگارنگ را ناديده گرفت و به جاى همه آن ها به يك خدا عقيده مند شد. گويا آن ها براى اداره جهان هستى كارگزاران و ارباب هاى زيادى باور داشتند, از ملائكه گرفته تا ارواح و جن و پرى و شيطان و حتى طوفان را مى پرستيدند. نفى معبودها و انحصار آن در عبوديت و الوهيتِ خلاق جهان براى بت پرستان و كافران شگفت آور بود. مضاف بر اين كه اقوام پيشين و نياكان آن ها ساليان متمادى با چنين عقيده اى خو گرفته و متصلب شده بودند و نفى مقدسات ملى و فرهنگى را برنمى تابيدند.

ـ (لوكان فيهما آلهة اِلاّ الله لفسدتا).4

اگر الهه هايى غير از الله در آسمان و زمين بود, بى گمان ويران مى شدند و چون آسمان و زمين برپا است, معلوم مى شود تحت سيطره قدرت يگانه است. از اين آيه نيز به خوبى روشن مى شود كه بت پرستان, الهه ها را خدايان حاكم و هريك را اداره كننده بخشى از جهان و مؤثر و سرنوشت ساز مى دانستند كه ذات اقدس متعال با برهان تمانع اين اعتقاد را ابطال مى سازد. آنان بت ها را كارگزاران خداى خالق و واسطه فيض حق به شمار نمى آوردند, چرا كه در اين صورت ابطال عقايد آن ها راه ديگرى داشت; مى گفتيم: تدبير جهان به دست بت ها واگذار نشده و ملائكه نيز بندگان شايسته خدا هستند و به فرموده قرآن: (لا يعصُونَ الله ما اَمَرَهم ويفعلون ما يؤمرون;5 از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپيچى نمى كنند و آن چه را كه مأمورند انجام مى دهند.)

ييكى از دلايل گريز بت پرستان از پرستش خالق جهان, جهل و نادانى آنان بود. دليل ديگر اين بود كه خداى نامرئى و غيبى را نمى پسنديدند بلكه در پى خدايان ملموس و محسوس بودند. حتى حاضر بودند پيغمبران را بپرستند, ولى چون در برابر عكس العمل شديد آن ها واقع مى شدند ناگزير به سوى معبودهاى ديگر مى رفتند.

عامل ديگر, پيروى از پيشينيان و تأثيرات و تبليغات صاحبان بتكده ها و قدرت مندان جامعه بود. به همين دليل در برخى از روايات در ضمن تفسير آيه فوق, به اين نكته نيز اشاره شده است كه اگر غير از الله, خدايان مستقلى در زمين و آسمان وجود داشت اولاً, هركدام خدم و حشم مخصوصى داشتند و نماينده ويژه اى براى بشر مى فرستادند6 و در ثانى, هريك در اداره جهان, فكر و نظر مستقلى را به كار مى بردند و راه متفاوتى را در پيش مى گرفتند و در نتيجه آسمان و زمين در برابر خواسته هاى قدرت هاى معارض متلاشى مى شد.

ـ (شَهِدَ الله اَنّه لا اله الا هو والملائكةُ واولو العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم\* اِنّ الدينَ عندالله الاسلام).7

الله كه خالق جهان است, شهادت مى دهد به اين كه هيچ معبود و الهى جز او نيست, از اين رو معبودهايى كه واسطه تقرب شوند, خلق نكرده تا مردم با پرستش آن ها به خدا برسند. ملائكه و صاحبان علم و انديشه نيز به اين امر شهادت مى دهند. در حالى كه گسترش دهنده قسط و عدل است, بر اين حقيقت گواهى مى دهد كه خدايى جز او كه عزيز و غالب و حكيم است, نمى باشد. آن گاه بلافاصله مى فرمايد: تحقيقاً دين در پيشگاه خدا, اسلام است و بس. اهل كتاب به دليل بغى و هواپرستى, در دين به اختلاف پرداختند و آيين اسلام را كه در هر زمان كتابى و فرامينى دارد, پذيرا نشدند. در صورتى كه قدرت تكوين و تشريع هردو به دست قدرت او است و آيات طبيعت و شريعت هردو, توحيد را گواهى مى دهند و هركدام مكمل يك ديگرند.

هر گياهى كه از زمين رويد

وحده لاشريك له گويد

نكته جالب تر آن كه توحيد در عبادت همواره با توحيد در الوهيت, ربوبيت و اطاعت همراه است. به همين دليل بشر, عاشق معبود مى شود و در برابر معبودش جان مى دهد. در واقع بايد در راه خدا ايثار كند ولى متأسفانه بر اثر جهل و نادانى, معبودى را اشتباهاً به جاى خدا گرفته است و براى او تضرع و زارى مى كند و حاجت مى طلبد.

امام صادق(ع) مى فرمايد: (أبى الله أن يُجرِيَ الاشياء الاّ بِأسباب),8 خداوند متعال ابا دارد از اين كه چيزها را جز با اسباب به جريان بيندازد.)

در كافى شريف, جملاتى از امام صادق(ع) به همين مضمون نقل شده است كه مى فرمايد: (فجعل لكل شىء سبباً…;9 خداوند براى هر چيزى سبب و علتى قرار داده است و براى هر سبب و علتى, گشايشى و براى هر گشايشى, دانشى و براى هر دانشى, باب گويايى; هركس آن را شناخت خوب شناخت و هركس نشناخت بدا به حالش. و باب گوياى علم, پيامبر و ما هستيم.)

كارها بدون استفاده از علل و اسباب, جريان پيدا نمى كند. شرايط زمان و مكان و علل و عوامل خاص لازم است تا كارى تحقق پيدا كند. (الامور مرهونة باوقاتها; هر چيزى براى تحقق, وقتى را مى طلبد.) خداوند در قرآن مى فرمايد: (فَلْيَرتَقُوا فِى الاسباب;10 پس از طريق اسباب بايد به سوى آسمان ها بالا روند.) يعنى چون اسباب فراهم نيست, صعود آنان محال است.

درباره ذوالقرنين مى فرمايد: (انّا مكَّنّا له فى الارض واتيناه من كل شىء سبباً\* فَاَتبَعَ سبباً\* حتى اذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشمس;11 ما او را در زمين تمكّن و قدرت بخشيديم و از هر چيزى سبب و رشته اى به دست او داديم. او هم از آن رشته و سبب استفاده كرد تا به نقطه اى رسيد كه خورشيد غروب مى كند.)

ذوالقرنين براى سدسازى از مردم كمك عملى خواست: (فَاَعيُنونى بقوة… آتونى زُبرَ الحديد;12 مرا به نيروى خويش مدد كنيد… براى من تكه هاى آهن بياوريد.) اين آيه نشان مى دهد كه هيچ چيزى بدون سبب و علت تحقق پيدا نمى كند و هر كارى سبب و علتى دارد كه بايد آن را شناخت و به كار گرفت.

بنابراين توسل به اسباب و علل طبيعى و اجتماعى, فقط راه رسيدن به مقاصد و اهداف است و نه تنها با توحيد منافات ندارد, بلكه عين توحيد است. منتها بايد دانست كه تأثير علل و اسباب هم از ناحيه او است, زيرا خالق علل و اسباب است. همان گونه كه نجار به ابزار نجارى عقيده دارد, انسان هم مسبب الاسباب را در وراى علل و اسباب مشاهده مى كند. مريض بايد به طبيب مراجعه كند, ولى شفا را خدا مى دهد, چرا كه ممكن است پزشك در تشخيص بيمارى اشتباه كند و داروى عوضى بدهد.

ييونس بن يعقوب مى گويد: از امام صادق(ع) پرسيدم: گاهى آدمى دوا مى خورد و بسا شده كه مى ميرد, ولى گاهى هم سلامتى خود را باز مى يابد. البته بهبودى بيشتر از مرگ و مير است, اين چه سرى دارد؟ امام صادق فرمود: خداوند دوا و شفا را نازل كرده است و درد و مرض را خلق نكرده است مگر اين كه براى درمان آن دوايى قرار داده باشد; بنابراين دارو را به نام خدا بياشام.13

در حديث ديگر فرمودند: خداوند هيچ مرضى را نيافريده مگر آن كه دواى آن را نيز آفريده است; جز مرگ كه دوايى ندارد.

امام صادق(ع) فرمود: پيامبرى از پيامبران الهى بيمار شد, با خود گفت: خود را مداوا نمى كنم تا آن كسى كه مرا مريض كرده شفا بدهد. خداوند وحى فرستاد: من هم شفا نمى دهم مگر اين كه خود را معالجه كنى.14

اين احاديث از باب نمونه ذكر شد تا ضرورت حيات معقول روشن گردد. البته گاهى فرموده اند: بيمارانتان را با صدقه معالجه كنيد و يا فرموده اند: از قرآن براى بيمارى هاى روحى خود شفا بگيريد. و نيز بيان كرده اند: كسى كه قرآن او را درمان نكند, شفايى براى او نيست و يا گفته اند: صدقه براى دفع بلا است.15

ائمه معصومين(ع) به هنگام كسالت و بيمارى به پزشك مراجعه مى كردند تا ديگران درس بگيرند, وگرنه خود به علم پزشكى در مكتب الهى آشنا بودند و هرگز توحيد را دستاويز و توجيهى براى مراجعه نكردن به دكتر قرار نمى دادند. با اين كه مى توانستند براى درمان بيمارى خويش از علم پزشكى خدادادى بهره مند شوند. به واقع آنان با اين عمل مى خواستند به پيروان خود ضرورت استفاده از علل و اسباب را بياموزند, حتى گاهى استجابت دعا در كنار استفاده از علل و اسباب معنا مى دهد.

آن جا كه نيل به مقصود, نياز به علل و اسباب مادى دارد, توسل به آن ضرورى است و اگر راه علاج منحصر در اسباب معنوى باشد, در اين صورت بايد به دعا كردن اكتفا كرد, گرچه براى استجابت آن نيز تلاش, فعاليت و مراقبت ضرورى است; مثلاً دعا مى كنيم: (اللهم ارزقني حجّ بيتك الحرام فى عامى هذا و فى كلّ عام),16 بدون ترديد استجابت اين دعا, فعاليت اقتصادى و اجتماعى و تحقيق و تفحص و فكر و انديشه در راه يابى به حج لازم دارد تا خداوند متعال راه را بگشايد.

قرآن مى فرمايد: (والذين جاهدوا فينا لَنَهدينّهم سُبُلَنا17; و كسانى كه در راه ما تلاش كنند, به يقين راه هاى خود را به رويشان مى گشاييم.) ولى اگر هيچ ميل و كششى به حج نباشد و صرفاً با لقلقه زبان بخواهد خدا او را به حج ببرد, قطعاً حج خانه خدا نصيبش نخواهد شد.

آن چه از سوى اولياى الهى سفارش شده, عدم تمركز در علل و اسباب ظاهرى و هم چنين خضوع ناروا در برابر ارباب حاجت و كارگزاران اجتماعى است. انسان بايد براى رسيدن به مقصدش به ادارات مراجعه كند, منتها از اعطاى رشوه و خضوع ناروا در برابر رئيس و مرئوس بايد پرهيز كند. تملق, چاپلوسى و دست بوسى براى رسيدن به مقاصد اجتماعى و يا ابقاى در پست و مقام حرام است و نوعى شرك محسوب مى شود كه سخت بايد از آن پرهيز كرد. چنان چه دعوا و توهين به مقامات عالى براى رسيدن به هدف نيز جايز و معقول نمى باشد و چه بسا باعث مى شود انسان به هدفش نرسد.

توسل به اسباب معنوى

همان گونه كه توسل به علل و اسباب طبيعى و قوانين اجتماعى براى رسيدن به مقاصد شرك نيست بلكه راهى است كه آفريننده علل و اسباب قرار داده است, بدون شك تمسك به نذورات و خيرات و اولياى خدا نيز منافات با توحيد ندارد.

شرك و توحيد در اين گونه توسلات به نوع نگاه انسان بستگى دارد. اگر انسان با ديد وسيله و سبب بدين گونه امور متوسل گردد و نهى و ممنوعيتى از نظر دين نداشته باشد, عين توحيد است; مانند بوسيدن ركن و مقام و حجرالاسود و توسل به اهل قبور مؤمنان و اولياى الهى. ولى اگر به هريك از اين اسباب با ديد استقلالى بنگرد, شرك و بت پرستى است.

اگر كسى از فاطمه زهرا(س) و پيامبر(ص) به گونه مستقل حاجت بطلبد و يا صفت شفادهندگى و رازقيت براى آن ها قائل شود, شرك است; ولى اگر آنان را واسطه فيض قرار دهد و خدا را به آنان قسم دهد و به حرمت آنان از خدا حاجتى بخواهد, عين توحيد است. هم چنين اگر از حضرت زهرا و ائمه(ع) بخواهد كه آن ها از خدا بخواهند تا روزى او را زياد و بيمار او را شفا دهد, نيز عين توحيد است.

البته علل و اسباب مادى و معنوى فقط وسيله هستند. خدا مسبب الاسباب است و مى تواند فكر و عقل ما را به استفاده بهينه از علل و اسباب و يا به اسباب مناسب و مؤثر رهنمون گردد.

خداى متعال در قرآن كريم براى تثبيت توحيد در عبادت, تأثير علل و اسباب را مستقيماً به خود نسبت مى دهد تا اين كه بشر به علل و اسباب با ديد آلى بنگرد نه استقلالى: (وهو الذى يُنزّل الغَيثَ من بعدِ ما قَنَطُوا وينشُرُ رَحْمَتَه…18 او است كه پس از نااميدى, باران فرو مى فرستد و بدين وسيله رحمت خود را مى گستراند.)

خداوند در اين آيه, تأثير و نزول باران را به خودش نسبت مى دهد و مى خواهد گوشزد كند كه علل و عوامل در وجود و تأثير استقلال ندارند, هرچه هست از جانب پروردگار است وگرنه باران در غير موعد نازل مى شود و به مزارع زيان مى رساند.

اگر فاطمه زهرا(س) را شفادهنده بدانيم, گرفتار شرك شده ايم; ولى اگر بر اين باور باشيم كه خداوند به فاطمه زهرا(س) چنين قدرت و اذنى عطا كرده به طورى كه اگر از خدا شفاى بيمارى را طلب كند مستجاب مى كند, اين توسل بى گمان عين توحيد است.

خداوند متعال هم سبب ساز است و هم سبب سوز; يعنى گاهى به پديده اى اثر طبيعى مى بخشد و گاهى از پديده اى سلب اثر مى كند. سامرى با يك مشت خاك كه از زير پاى جبرئيل برداشت, گوساله مصنوعى را به صدا درآورد. همان گوساله اى كه بنى اسرائيل از زر و زيور و ابزارهاى زينتى ساخته بود. قرآن از زبان سامرى مى فرمايد: (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِن اَثَر الرسولِ فَنَبَذْتُها;19 سامرى گفت: مشتى از خاك كه نقش پاى آن رسول بر آن بود, برگرفتيم و در آن پيكر افكندم.)

البته بايد دانست كه گاهى خداوند از تأثير بعضى اسباب جلوگيرى مى كند; مانند: نسوختن ابراهيم در آتش و يا غرق نشدن حضرت موسى و يارانش در رود نيل. و اين همه به دست خداوند متعال است. اسباب بدون اذن او هيچ توانايى و تأثيرى ندارند. هرچه هست در كف قدرت او است.

توحيد و توسل به ارواح اوليا

وهابى ها, موت و حيات را مرز بين توحيد و شرك پنداشته اند و معتقدند: هرگاه از پيامبر و امام در حال حيات استمداد شود, اين كار با توحيد سازگار است; ولى اگر پس از مرگ آن ها استمداد شود, شرك است.20

اين پندار با هيچ اصلى از اصول اعتقادى اسلام سازگار نيست, زيرا ملاك شرك و توحيد, حيات و ممات افراد نيست, بلكه اگر در زمان حيات پيامبر هم از ايشان به عنوان يك قدرت مستقل و در عرض خدا استمداد مى كرديم, باز هم شرك بود. عين همين مسئله در توسل به ارواح پاك انبيا و اوليا نيز هست. ما بر اين باوريم كه پيامبر و امامان معصوم(ع) و مؤمنان, در عالم برزخ زنده اند و بر اعمال نظارت دارند و مى توانند با دعا و درخواست از خداى جهان حاجت ما را برآورند.

ابن قيم مى نويسد: (ومن انواع الشرك طلب الحوائج من الموتى والاستغاثة بِهِمْ والتوجه اليهم وهذا اصل شرك العالم فان الميت قد انقطع عمله و هولا يملك لنفسه نفعاً ولاضراً;21 از اقسام شرك, درخواست حاجت و يارى خواستن از مردگان و توجه به آنان است و اين كار ريشه تمام شرك ها است, چرا كه انسان وقتى مى ميرد, دستش از دنيا كوتاه مى شود و او ديگر مالك سود و زيان خويش نيست تا چه رسد به ديگران.)

اين استدلال بى اساس است, زيرا حاجت خواستن از مردگان لغو است نه شرك و آنان مالك نفع و ضرر خود نيستند. اين موضوع اختصاص به مردگان ندارد, زندگان نيز بدون اذن الهى مالك هيچ چيز نيستند. خداوند در سوره اعراف به پيامبرش تعليم مى دهد: (قل لا اَملِكُ لنفسى نفعاً ولاضَرّاً الاّ ما شاءَ اللهُ;22 بگو من مالك سود و زيان نيستم, مگر خدا بخواهد.) اگر ملاك, مشيت و اذن و خواست خدا باشد, بين مرده و زنده فرقى نيست; ولى اگر او بخواهد, روح پيامبر از عالم برزخ احاطه دارد و مى تواند حوايج متوسلين را برآورده سازد.

مى گويند: پيامبر به زيارت قبور نمى رفت, در صورتى كه در منابع اهل سنت آمده است كه پيامبر اكرم هر سال به زيارت شهيدان اُحُد مى رفت و با صداى بلند زيارت نامه مى خواند و مى فرمود: (سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار).23 ابوبكر, عمر و عثمان نيز مانند پيامبر(ص) زيارت مى كردند. حضرت فاطمه زهرا(س) روزهاى دوشنبه و سه شنبه هر هفته به زيارت مى رفت و مى گريست. هم چنين سعد بن ابى وقاص روبروى مزار شهدا مى ايستاد و سلام مى كرد. پيامبر گرامى اسلام(ص) هنگام زيارت شهدا به ويژه زيارت حمزه و مصعب بن عمير, اين آيه را تلاوت مى فرمود: (رجال صدقوا ما عاهدوا اللهَ عليه).24

امام شافعى هرگاه در بغداد بود, به زيارت قبر ابى حنيفه مى رفت و در كنار ضريح وى مى ايستاد و سلام مى كرد و براى رفع حوايج خويش به خدا متوسل مى شد. و نيز احمد بن حنبل همين كار را بر سر مزار استادش, شافعى انجام مى داد, به طورى كه پسرش عبدالله تعجب مى كرد تا اين كه پدرش احمد بن حنبل براى وى توضيح داد كه توسل به امام شافعى براى رفع گرفتارى اشكالى ندارد, چه او مثل خورشيد براى مردم نافع است.25

توحيد و زيارت قبور

در اين جا مناسب است موضوع تبرك جستن به آثار و زيارت قبور انبيا را كه وهابى ها شرك تلقى مى كنند, بررسى كنيم. آنان حتى بوسيدن منبر و محراب رسول اكرم را نيز عمل مشركانه مى پندارند, با اين كه مسلمانان, پيامبر را نخست عبد صالح خدا و سپس رسول الهى مى دانند, ولى هرگز براى او مقام الوهيت, ربوبيت و مالكيت قائل نمى باشند; بلكه مجرد مهر و محبت و علاقه قلبى, آنان را به تبرك و توسل به قبر پيامبر و اولياى الهى وامى دارد. آيا بوسيدن تربت پاك خاتم پيامبران از حجرالاسود كمتر است. حضرت يوسف دستور داد پيراهنش را به صورت حضرت يعقوب بيندازند تا چشمانش را بازيابد. او مى توانست دعا كند و يا دستش را به چشمان پدر بكشد. اين موضوع چگونه با مفهوم شرك و توحيد وهابيت قابل توجيه مى باشد؟ آيا تبرك به پيراهن و سنگ سياه معقول است, ليكن تبرك حتى به تربت پيامبر نامعقول و سزاوار لعنت مى باشد!؟

ابن تيميّه مى نويسد: (اگر كسى بر قبر پيامبر يا عبد صالحى حضور يافته و حاجتى از وى مطالبه كند, مثل اين كه بخواهد بيمارى او شفا و يا قرض او ادا شود, در حالى كه جز خدا كسى در آن توانايى ندارد, اين شرك است و دارنده اين عقيده بايد توجه داشته باشد وگرنه بايد او را به قتل رسانيد.26)

در پاسخ بايد گفت: زندگى بشر با بهره بردارى از علل و اسباب طبيعى تأمين مى گردد و خداوند متعال بدون علل طبيعى و اسباب و مسببات, كارى را صورت نمى دهد. كسانى كه شرك را به معناى مطلق (تعلق و توسل به غير خدا) تفسير مى كنند, در صورتى درست مى گويند كه ما براى وسايط و ابزارها, اصالت و استقلال در تأثير معتقد باشيم. در حالى كه استفاده از عوامل طبيعى و يا وسايط معنوى, هردو به اذن و مشيت الهى است و اين شرك نيست. بنابراين توسل به اسباب طبيعى و غير طبيعى مشروط بر اين كه رنگ استقلال در تأثير به آن ها ندهيم, عين توحيد است, همان گونه كه توسل به اسما و صفات حسناى الهى از نظر كتاب و سنت با توحيد منافاتى ندارد. قرآن مى فرمايد: (ولله الاسماءُ الحسنى فادعُوهُ بها).27 به همين دليل توسل به دعاى صالحان كه بهترين آن توسل به ساحت قدس انبيا و اولياى خاص خداوندى است, در صورتى كه براى آنان استقلال قائل نباشيم, عين توحيد به شمار مى رود. در قرآن نمونه هايى از اين گونه توسلات آمده است كه به چند مورد اشاره مى كنيم.

1ـ (وَلَوْ اَنَّهم اِذْ ظلموا انفسَهُم جا ؤكَ فاستغفروا الله واسْتَغْفَرَ لهم الرسولُ لَوَجَدُوا اللهَ تواباً رحيما;28 اگر به هنگامى كه مرتكب گناهى شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پيامبر برايشان آمرزش خواسته بود, خدا را توبه پذير و مهربان مى يافتند.)

2ـ (واذا قيل لهم تعالوا يستغفِرْ لكُم رسول الله لَوَّوا رؤسَهُم ورأيتهم يصُدّون وهم مُستكبرون29 به منافقان هنگامى كه گفته شد بياييد تا پيامبر خدا براى شما استغفار كند, سرمى پيچيد, مى بينى كه اعراض و گردنكشى مى كنند.)

3ـ (قالوا يا أبانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئين\* قالَ سوفَ استغفِرُ لكم ربى انّه هو الغفور الرحيم).30

خطاى برادران يوسف چنان بود كه متوسل به پدر شدند تا او استغفار كند تا مگر خداوند آنان را ببخشايد.

مى گويند: توسل به انبيا در صورتى كه در قيد حيات باشند, اشكالى ندارد, ليكن توسل به پيامبرانى كه مرده اند, شرك است. در پاسخ مى گوييم: در كجاى قرآن و سنت قيد زنده بودن, شرط مشروعيت توسل به پيغمبران و اولياى خدا آمده است؟ اگر به فرض قبول كنيم كه قيد حيات شرط توسل است, در نتيجه توسل به اموات كارى بيهوده و لغو خواهد بود نه شرك و گناه. مضافاً اين كه توسل مفيد و حكيمانه به اولياى الهى منوط به دو شرط است: يكى, علم و قدرت و ديگرى, داشتن رابطه بين آنان و جويندگان توسل و هر دو شرط در مورد توسل به پيامبران موجود است. به دليل اين كه قرآن درباره شهدا مى فرمايد: (ولاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون;31 گمان مبريد كسانى كه در راه خدا كشته شده اند, مرده اند, بلكه آنان زنده اند و در پيشگاه خدا روزى داده مى شوند.)

چگونه مى توان شهيدان را زنده دانست ولى پيامبران را مرده تلقى كرد, پس آنان حيات برزخى دارند و شاهد اعمال ما هستند. اما ارتباط مؤمنان با پيامبر(ص) امرى محرز است, چرا كه در نماز مى خوانيم. (السلام عليك ايها النبى ورحمةالله وبركاته); معلوم مى شود اين خطاب يك امر لغو و بى اساس نيست و اصولاً تمام عظمت انسان و پيامبران به روح آن ها بستگى دارد, نه به جسم بى جان. روح در عالم برزخ است و تمام اين پيام ها را مى شنود.

در جنگ بدر, پيامبر(ص) دستور داد جسدهاى مشركان را در چاه افكندند, سپس پيامبر(ص) با آن ها سخن گفت. يكى از اصحاب پرسيد: يا رسول الله! آيا با مردگان حرف مى زنيد؟ فرمود شماها از آنان شنواتر نيستيد.32

آيا ساختن مقبره شرك است؟

در اين كه آيا ساختن مقبره براى افراد جايز است يا خير, اختلاف است. بعضى معتقدند ساختن مقبره, شرك است و بعضى ديگر آن را جايز مى دانند. بنا به ضرورت بحث دلايل هر يك را به طور مختصر اشاره مى كنيم.

الف) دلايل كسانى كه مى گويند ساختن مقبره جايز نيست و شرك محسوب مى شود, از اين قرار است:

از رسول اكرم(ص) روايت كرده اند كه فرمود: (خداوندا, قبر مرا بُت قرار مده. خدا لعنت كند قومى را كه مقبره پيامبرانشان را پرستشگاه قرار دادند)33.

در روايتى ديگر, پيامبر(ص) كسانى را كه مقبره پيامبرانشان را پرستشگاه قرار دادند, مشخص كرده و فرموده است: (خداوند يهود را بكشد كه مقبره پيامبرانشان را پرستشگاه قرار دادند)34.

مسلمانان هرگز قبر پيامبر را بت قرار نمى دهند. اگر آن را زيارت مى كنند, به دليل احترامى است كه صاحب قبر پيش خدا دارد.

در (معجم البلدان) در ماده (خليل) آمده است:

(الخليل) اسم مكان و شهرى است كه در آن يك قلعه و يك عمارت و يك بازار وجود دارد. اين شهر در نزديكى بيت المقدس واقع شده و فاصله اين دو شهر, يك روز راه است. در اين شهر, قبر حضرت ابراهيم(ع) در غارى زيرزمينى قرار گرفته است. اين مقبره زيارتگاه زائران و محل اسكان و پذيرايى از بازديدكنندگان است و به همين دليل اين محل (الخليل) نام گذارى شده است. نام اصلى آن (حبرون) است كه (حبرى) هم گفته اند.

در تورات آمده است: حضرت ابراهيم(ع) از (عفرون بن صوحار حثى) محلى را به چهارصد درهم نقره خريد و (ساره) را در آن دفن كرد كه گروهى از محدّثان به اين مكان منسوب هستند. اين مكان, مكانى پاك و پاكيزه و دل گشا است و آثار بركت بر آن نمايان است. گويند قلعه اين شهر از آثار بناى سليمان بن داوود(ع) است.

هروى گويد: من در سال 567 قمرى وارد بيت المقدس شدم. در اين شهر و در شهر الخليل, گروهى از مشايخ را ملاقات كردم. آنان براى من نقل كردند در سال 513 قمرى و در ايام پادشاهى (بردويل) در غار الخليل محلّى پديدار گشت. گروهى از فرنگيان با اجازه پادشاه داخل آن محل شدند. در آن جا اجساد حضرت ابراهيم, اسحاق و يعقوب(ع) را يافتند كه كفن هايشان پوسيده بود و به ديوارى تكيه داده شده بودند, سرهايشان باز بود و بالاى سرشان چند قنديل وجود داشت. پادشاه كفن هايشان را تجديد كرد و آن محل را پوشاند.

ب) اما دلايل كسانى كه مى گويند ساختن مقبره جايز است:

ييكى از محققان در بحث يادواره پيامبران و صالحان سخنان مبسوطى دارد. وى مى نويسد: ممكن است زمان يا مكانى به مناسبت اين كه با يكى از بندگان خدا به گونه اى ارتباط داشته, مورد رحمت و بركت قرار گيرد.

كسانى كه مى گويند جايز است مقبره پيامبران محلّ پرستش قرار گيرد, به كلام خدا استدلال مى كنند كه فرمود:

1ـ (واتّخذوا من مَقام ابراهيم مُصلّى;35 و در مقام ابراهيم نمازگاهى براى خود اختيار كنيد.)

2ـ (قال الذين غلبوا على أمرهم لَنَتّخِذَنّ عليهم مسجداً;36 آنان كه بر حالشان آگاه تر شده بودند, گفتند: اين جا را مسجدى بنا مى كنيم.)

اينك خلاصه روايتى را كه بخارى در صحيح خود نقل كرده است, بيان مى كنيم.

هنگامى كه اسماعيل و ابراهيم, خانه خدا (كعبه) را مى ساختند, اسماعيل سنگ مى آورد و ابراهيم ديوار كعبه را بالا مى برد. وقتى ديوار بالا رفت, اسماعيل سنگى آورد كه ابراهيم روى آن بايستد. اين سنگ همان مقام ابراهيم است كه خداوند به ما دستور داده آن را جايگاه نماز و محل پرستش قرار دهيم.

در تفاسير آمده است كه اصحاب كهف جوانانى بودند از نزديكان دَقيانوس (پادشاهى كه ادعاى خدايى مى كرد). اين جوانان در نهان به خداى خود ايمان آوردند و از نزد پادشاه فرار كرده و به غارى پناه بردند. خداوند چند صد سال ايشان را در آن غار به خواب برد. وقتى كه اهالى شهر آن غار را كشف كردند, درباره بزرگ داشت آنان به گفت وگو و مشاجره پرداختند و كسانى كه حرفشان به كرسى نشست, گفتند: بر بارگاه ايشان مسجدى بنا خواهيم كرد.

قائلين به جواز ساخت مقبره براى اثبات سخن خود به روايات نبوى نيز استدلال كرده اند; از جمله:

رسول اكرم(ص) ابتدا از زيارت قبور نهى كرد, ولى سپس امر كرد به زيارت قبور بروند. اين حديث در صحيح مسلم, نسائى, ابن ماجه, ترمذى و مُوَطّأ مالك با اختلاف كمى نقل شده است: (نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانّ فى زيارتها تذكرة; من شما را از زيارت قبور نهى كردم [و اينك مى گويم] به زيارت قبور برويد, زيرا زيارت قبور باعث پند مى گردد.)

قبور انبيا و پيامبران(ص) از عهد حضرت اسماعيل تا حضرت خاتم در مكه و مدينه محترم بودند. در مكه, طواف كنندگان علاوه بر كعبه, گرد حِجر اسماعيل نيز طواف كرده و ديواره آن را مسح مى كنند. در حجر اسماعيل, قبر اسماعيل و مادرش هاجر قرار گرفته و همه علماى اسلام آن را پذيرفته اند.

در سيره ابن هشام و تاريخ طبرى و تاريخ ابن اثير و تاريخ ابن كثير اين موضوع درج گرديده است.

در تاريخ ابن اثير آمده است: اسماعيل وصيت كرد كنار مادرش در حِجْر دفن شود.

در هر صورت ساختن بارگاه براى متوفا به دليل علم و جهاد و تقواى وى مانعى ندارد, ليكن پرستش قبر حرام و شرك است و ساختن مسجد در اين مقبره ها مطلوب مى باشد; چنان چه توسل به صاحب قبر براى اين كه بشنود و براى حوايج متوسلين دعا كند نيز مطلوب است; مانند استغفار پيامبران براى امت خود. آن چه شرك است اين است كه انسان براى صاحب قبر يك قدرت مستقلى در برابر خدا معتقد شود و به او متوسل گردد. ولى اگر او را از مقربين درگاه خدا بداند و معتقد باشد خداوند عنايت خاصى به او دارد, توسل به روح او و كمك خواستن از وى يا واسطه قرار دادن وى عين توحيد خواهد بود.

پى نوشت ها:

1ـ بقره(2) آيه 163.

2ـ عنكبوت(29) آيه 64.

3ـ ص(38) آيه5.

4ـ انبياء(21) آيه22.

5ـ تحريم(66) آيه6.

6ـ ر.ك: نهج البلاغه, نامه 31.

7ـ آل عمران(3) آيه18.

8ـ اصول كافى, ج1, ص183; در بصائر الدرجات به همين عبارت (بالاسباب) ذكر شده است, ولى در عوالى اللئالى, ج3, ص286 (على الاسباب) نوشته شده است.

9ـ همان, ص184 و بحارالانوار, ج2, ص90.

10ـ ص(38) آيه10.

11ـ كهف(18) آيه 84 ـ86.

12ـ همان, آيه 95ـ96.

13ـ وسائل الشيعه, ج25, ص224 و بحارالانوار, ج59, ص66.

14ـ همان, ج2, ص40.

15ـ بحارالانوار, ج59, ص262.

16ـ خدايا حج خانه خودت را در سال جارى و در هر سال به من روزى فرما.

17ـ عنكبوت(29) آيه69.

18ـ شورى(42) آيه28.

19ـ طه(20) آيه96.

20ـ محمد بن عبدالوهاب, كشف الارتياب, ص217.

21ـ فتح المجيد, ص68; به نقل از منشور جاويد, ج2, ص422.

22ـ اعراف(7) آيه188.

23ـ رعد(13) آيه24.

24ـ احزاب(23) آيه23.

25ـ الغدير, ج5, ص194.

26ـ زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور, ص156; به نقل از: منشور جاويد, ج2, ص435.

27ـ اعراف(7) آيه180.

28ـ نساء(4) آيه64.

29ـ منافقون(63) آيه5.

30ـ يوسف(12) آيه 97ـ 98.

31ـ آل عمران(3) آيه169.

32ـ صحيح بخارى, ج5, باب قتل ابى جهل.

33 . مسند احمد, ج2, ص246 .

34 . همان, ص285 .

35ـ بقره(2) آيه125.

36ـ كهف(18) آيه21.